دشمن فراموش شده

«قسمت پنجم»

فتح الله نجّارزادگان

در اسارت دشمن

دشمن با قطع نيروى پشتيبانى ـ ياد خدا ـ و تسخير سنگرهاى اعتقادى، رفته رفته تمام صحنه جان را اشغال كرده و بعد از تصرف، مهر اسارت بر آن مى زند.

گاهى اسارت، عين آزادگى و شرافت است و گاهى عين بردگى و ذلت; واين اسارت از قسم دوم است. در اسارت ها، بيگارى بدنى رسم معمولى است، اما در اين اسارت نه تنها توانايى هاى جسمى بلكه تمام قواى فكرى، احساسى و عاطفى، يكجا در دست دشمن خواهد بود.

اسارت هاى معمولى، موقّتى است و اين اسارت، جاودانه است. آن اسارت، در بيرون از حوزه جان رخ مى دهد و اين در اعماق جان. آن اسارت، بيگانگى از خود را در پى ندارد، ولى اين اسارت عين بيگانگى از خويش است. در آن اسارت شخص مى داند كه اسير است، اما در اين اسارت حتى اين را هم نمى داند! اين اسارت خط پايانى است كه با «تصرف قلب» صورت گرفته و قلب به عنوان مركز همه غريزه ها، احساس ها، عاطفه ها، و... در چنگ دشمن است، و در آن لانه اى مى سازد و پايگاهى مطمئن برپا مى كند; مانند پايتختى كه رژيم كودتا آن را در اختيار مى گيرد و در پى آن همه امكانات لشكرى و كشورى و تمام قواى اجرايى و قضايى و قانون گذارى در دست اوست.

اميرمؤمنان امام على(عليه السلام) درباره گروهى كه در اسارت شيطان اند، فرمود:

«آنان شيطان را مقياس و ملاك كارشان قرار داده اند، او هم آنان را دام خويش برگزيده و[ بسى] در سينه آنان تخم مى گذارد، و جوجه [هايش] را مى پروراند: با چشمان آنان مى بيند، با زبان شان سخن مى گويد ... .»[1]

براى آن كه از آيات و روايات بيشتر استفاده كنيم، اين فصل را در دو بخش تقديم مى داريم:

1ـ اسيران و خصوصيات روحى آنان;

2ـ رفتار دشمن با اسيران و خواسته هاى او.

1ـ اسيران و خصوصيات روحى آنان

قرآن كريم در يك تعبير هشدار گونه جامع فرمود كه شيطان عده اى از بندگان را سهميه قطعى خود مى داند:

(... وَ قالَ لاََتَخِذَنَّ مِنْ عِبادِكَ نَصيباً مَفْروضاً)[2]

«[شيطان] گفت: بى گمان از ميان بندگانت سهمى معين [براى خود] برخواهم گرفت.»

اين افراد چه كسانى اند و ويژگى هاى آنان چيست؟ در اين باره نيز به محضر قرآن كريم مى رويم; خداوند متعال فرموده است:

«هركس از ياد [خداى] رحمان دل بگرداند، بر او شيطانى مى گماريم تا براى وى دمساز باشد، به طور مسلّم، آن ها [شيطان ها]ايشان را از راه باز مى دارند، ولى مى پندارند كه راه يافتگان اند، تا آن گاه كه او [با دمسازش] نزد ما آيد. [خطاب به شيطان] گويد: اى كاش ميان من و تو فاصله خاور و باختر بود، كه چه بد دمسازى هستى! و امروز هرگز [پشيمانى] براى شما سود نمى بخشد; چون ستم كرديد، در حقيقت، شما در عذاب مشترك خواهيد بود; پس آيا تو مى توانى كران را شنوا كنى؟ يا نابينايان و كسى را كه همواره در گمراهى آشكارى است راه نمايى؟»[3]

در اين آيات، مختصات روحى كسانى كه همنشين شيطان اند ـ در دنيا و آخرت ـ را به خوبى مى توان يافت.

توجه در اين آيات روشن مى سازد كه دمسازى و همنشينى[4] غير از تماس و گريز، يا وسوسه و عقب نشينى است. آنان خود را به كورى و كج بينى زده، از ياد خدا روى برتافته و شيطان نيز راه راست را بر آنان بسته است; و آنان با خيال انديشى و پندارزدگى خود را هدايت يافته مى پندارند، و اين فاجعه اى است دردناك و دردناك تر اين كه آنان از اين اسارت نيز بى خبرند، تا آن كه به روز حشر درآيند و از اين همنشين زشت خود خبردار شوند; آنان كرند، كورند و در بيراهه اى آشكار سرگردان اند.

آيت الله جوادى ـ حفظه اللّه تعالى ـ در اين باره چنين گفته است:

«وقتى انسان، قيّم، خالق و پروردگار خود را فراموش كرد، هويّت خود را فراموش مى كند ـ پس بازيافت هويّت انسان در گروِ ياد و توجّه خداست ـ و در اين صورت، صحنه دلِ انسان به تصاحب دشمنش در مى آيد; شيطان كه اول با دعوت نامه آمد و انسان او را پذيرفت، به تدريج خود صاحب خانه را از خانه دل بيرون مى كند و خودش جايگزين آن مى شود و به اداره مملكت جان آدمى مى پردازد. جالب است كه در اين جايگزينى، خودِ انسان هم به اشتباه مى افتد و گمان مى كند خودش است، امّا خوديّتى براى او نمانده; او ديو و اهريمن ديوانه و انسان نمايى را به جاى خود مى پندارد، بدون اين كه به واقعيت امر پى برد.»[5]

اين جايگزينى ـ يعنى اهريمن به جاى انسان ـ آدمى را به ياد شعرى از جلال الدين بلخى مى اندازد كه مى گويد:

«شيرى، گاو يك روستايى را خورد و جاى او نشست، و روستايى در تاريكى شب به گمان آن كه گاو است، شير را نوازش مى داد ... .»

روستايى گاو در آخور ببست

شير، گاوش خورد و در جايش نشست

روستايى شد در آخور سوى گاو

گاو را مى جست، آن جا كنجكاو

دست مى ماليد بر اعضاى شير

پشت و پهلو، گاه بالا، گاه زير

گفت شير ار روشنى افزون شدى

زهره اش بدريدى و دل خون شدى

اين چنين گستاخ از آن مى خاردم

كو در اين شب، گاو مى پنداردم[6]

به هر حال، طبق آن آيه كريمه، نقطه آغاز در فرايند اسارت، روى برتافتن از ياد خداست وقرآن در يك معادله قطعى فرمود:

«هر كس خدا را فراموش كند، خدا او را از ياد خويش مى برد.»[7]

اين همان بيمارى خطرناك خودفراموشى است; يعنى آدمى «خود واقعى اش» را فراموش مى كند و عمرى با بهانه هاى واهى به «خودِ» پندارى و مادى اش مى پردازد، و با اين بيگانگى از خود و خداست كه در حوزه جاذبه هاى شيطان قرار مى گيرد تا آن كه كم كم خود، شيطان مى شود; مانند آهن و آهن ربا، اگر آهن در حوزه مغناطيسى آهن ربا قرار گرفت آن را مى ربايد و بعد از مقدارى تماس و هم نشينى، خصوصيّت مغناطيسى به خود مى گيرد تا آن كه رفته رفته، به طور كامل، هويّت آهن ربايى پيدا مى كند. اينان نيز همين طورند.[8]

علامه نراقى مى گويد:

تا كه دل با ياد حق باشد قرين

مى نيابد ره در آن جا آن لعين

دل چو شد خالى ز ياد كردگار

 منزل شيطان و ديو و دد شمار[9]

آرى هر چند در چهره مُلكى و خاكى، انسان اند اما در چهره ملكوتى و روحى، شيطان حقيقى اند، و نگاه شان، گفتارشان، انديشه هاشان و... همه و همه شيطانى است; چون اگر شيطان نبودند، با او هم سنخ و هم ساز نمى شدند تا بتوانند به عضويّت «حزب شيطان» درآيند.

با اين توصيف، مختصات روحى اسيران تا حدودى قابل پيش بينى است. اكنون با استمداد از آيات و روايات فهرستوار به خصوصيت آنان مى پردازيم. اسيران عبارت اند از:

ـ بى هوشان سرگردان[10] ساقط از آسمان توحيد[11] و رديف انسانيّت،[12] و گرفتار در بيراهه هاى دوردست;[13]

ـ كوردلان; با دلى پرآشوب، تاريك،[14] و زنگار گرفته ويران;[15]

ـ حيوان صفتان بى درك; كور و كر و گنگ[16] و گرفتار استدراج;[17]

ـ اغواشدگانِ فريب خورده[18] از دسيسه ها و تزيين هاى شيطان;[19]

ـ تبهكارانِ سرتاپا آلوده، كه دل تاريك شان لانه شيطان هاست;[20]

ـ خدافراموشانِ خودفراموش،[21] كه تنها با فرمان ها و نهيب هاى ابليس به تكاپو مى افتند;[22]

ـ تهى مغزان بى خرد; كه دنيا را پروردگار خود گرفته، و دنيا هم آنان را به بازى گرفته است;[23]

ـ بازى خوردگان بى پناهى كه زرق و برق دنيا چشمشان را گرفته، و آنان را از پاى انداخته است;[24]

ـ سخت دلانى[25] كه زمينه وجودشان چراگاه شيطان است و تفسير حيات شان آمال وآرزوهاى پندارى است;[26]

ـ پندارزدگانى كه در خيال واهى خود چنان غرق اند كه كردار زشت شان را نيكو مى نگرند.[27]

2ـ رفتار دشمن با اسيران، و خواسته هاى او

دشمن با اسيرانش چه رفتارى دارد و از آنان چه مى خواهد؟ آيا خواسته هايش محدود ورفتارهايش همراه با مهر و عاطفه است؟ هرگز! چه طور ممكن است كه چنان دشمنِ سرسختِ كينه توز، كه با هزار دسيسه و فريب به درون جان راه يافته، خواسته هايش محدود و برخوردش معقول باشد؟ چنين تصورى، خيالى بيش نيست; در اين باره نيز به محضر قرآن و روايات مى رويم و فهرستى از خواسته ها و رفتارهاى دشمن را از زبان صدق آن ها مى شنويم:

ـ فرود بر صفحه دل و استفاده تمام از قواى روحى و بدنى اسير;[28]

ـ چيرگى مطلق و ايجاد رابطه ولايى ـ فرمان دهى و فرمان برى ـ و حزبى;[29]

ـ قطع ارتباط اسير با پروردگار و تخليه او از ياد خدا;[30]

ـ هدايت اسير به كج راهه ها و بى راهه هاى دوردست;[31]

ـ ارسال پيام هاى مرموز و اشاره هاى سرّى آموزشى به اسيران;[32]

ـ فراخوانى اسيران و تحريك آنان براى كارزار با حق;[33]

ـ فريب دادن، خام كردن و ترسانيدن اسيران;[34]

ـ تداوم كينه توزى و سپس اعلان بيزارى از اسير.[35]

پى آمدهاى اسارت

ـ ورشكستگى تمام و خسارت فراگير;[36]

ـ خدافراموشى و خودفراموشى و ستم به خويش;[37]

ـ دردمندى و ابتلا به بيمارى هاى خطرناك، مانند تكبر،[38] كورىِ دل و...;[39]

ـ گمراهى و خذلان و خوارى;[40]

ـ عذاب خدا و رهسپارى به آتش دوزخ;[41]

ـ هم نشينى جاودانه با دشمن در تمام مقاطع حيات;[42]

ـ پشيمانى در قيامت.[43]

وا اسفا! چرا انسان به يك چنين اسارتى تن دهد تا به جايى رسد كه فرمان هاى دشمنش را بى چون و چرا اجرا كند و پى آمدهاى اسارت را به جان بخرد؟ چه قدر انسان، ناسپاس و لج باز و در عين حال نادان است، كه از پروردگار مهربان خود فاصله بگيرد[44] و از اين دشمن پذيرايى كند; او را به نهان خانه دلش راه دهد، و گوهر هستى اش را به او ارزانى نمايد، ولى اين مهمان ناجوانمرد در برابر اين همه لطف، خانه و صاحبخانه را به آتش بكشد و او را روانه دوزخ كند; جايى كه پشيمانى سودى ندارد. آيا بهتر نيست بيدار شويم و پيش از اين فاجعه چاره اى كنيم؟

سرمايه ها و توانايى هاى ما

پيش تر، به اين نكته اشاره كرديم كه ما در برابر دشمن (شيطان)، بدون سلاح و تجهيزات رها نشده ايم، بلكه اگر دقت كنيم سرمايه ها، تجهيزات و امكانات گوناگون، با كيفيّت بسيار عالى در اختيار ماست. امّا مشكل ما اين است كه يا از آن ها بى خبريم، يا آن ها را درست به كار نمى گيريم. هر چند به نظر مى رسد دشمن، زودتر از ما از اين توانمندى ها اطلاع داشته و براى از كار انداختن برخى از آن ها نقشه و طرحى آماده دارد.

در اين فصل به صورت فشرده به اين توانمندى هاى خود خواهيم پرداخت.

سرمايه ها

سرمايه هاى ما براى مبارزه با دشمن عبارت اند از:

1ـ راهنمايان بيرونى

خداوند بندگانش را بيهوده نيافريد تا آنان را رها كند،[45] بلكه هدفدار آفريد و با فرستادن راهنمايان پى در پى، هدايت شان كرد،[46] از جمله اهداف رسالت اين بود كه «شيطان ها نتوانند بندگان خدا را از معرفت پروردگارشان محروم كنند، و آنان را از عبادت خدا بازدارند.»[47]

آيات وحى كه ره آورد رسالت انبياست، تحفه اى گران بهاست و شيطان ها، عاجزتر از آنند كه در آن دستبرد زنند، و همين وحى و اتصال غيبى است كه شيطان را از اين كه بتواند تا طوق بندگى اش را به گردن آدمى بيندازد، نااميد مى سازد.

اميرمؤمنان امام على(عليه السلام) فرمود:

«من هنگامى كه وحى بر پيامبر خدا(صلى الله عليه وآله وسلم) فرود آمد، آوا و ناله شيطان را شنيدم; گفتم: اى رسول خدا! اين آوا چيست؟ فرمود: اين شيطان است، از آن كه ـ بعد از اين ـ او را نپرستند، نوميد و نگران است.»[48]

خود انبيا نيز به عنوان گيرندگان وحى، الگوها و استوانه هاى قدرت و صلابت در مبارزه با شيطان هاى جنّى و انسى بوده اند. پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود:

«هيچ كس از شما نيست جز آن كه وى را شيطانى است; گفتند: يا رسول اللّه! شما نيز؟ فرمود: آرى! من هم، جز آن كه خداوند، مرا بر او يارى كرد و اكنون، تسليم وفرمان بردار من است.»[49]

اين سرمايه بى كران و كارساز ـ وحى قرآن و الگوهاى پيامبران ـ در دست ماست ولى چه قدر از آن بهره مى بريم؟ اين پرسشى است كه بايد صاحبان خرد به پاسخش بينديشند.

2ـ عقل، راهنماى درونى

خداوند به ما نعمت عقل داد، نعمتى بس عظيم; در حديثى آمده است كه خداوند، موجودى بهتر از عقل نيافريد ... .[50]

اگر عقل ـ به كمك وحى ـ بر كشور جان حكومت كند، نيروهاى رحمانى را به كار مى گمارد و همه چيز را به خوبى اداره مى كند. در حكومت عقل، هيچ غريزه اى از وجود انسان فروگذار نمى شود، بلكه سهم هر يك از خواسته ها و نيازهاى اين مملكت را عادلانه توزيع مى كند; در اين حكومت، آتشفشان هاى نفس امّاره مهار مى شود و جايى براى رخنه دشمن باقى نمى ماند.

اين عقل است كه ـ به كمك وحى ـ دشمن و رفتارهاى مرموزانه اش را مى شناسد و قبل از وقوع هر حادثه اى به پيشگيرى فرمان مى دهد.

قرآن كريم در اين مبارزه به عقل و انديشه ارج نهاده و آدمى را به تعقل فرا خوانده تا از رفتارهاى كينه توزانه اين دشمن با پيشينيان درس عبرت بگيرد و دوباره در آن بيراهه ها گام ننهد:

«(وَلَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبّلاً كَثيراً اَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ)[51]

«[او] گروهى انبوه از شما را سخت گمراه كرد; آيا تعقّل نمى كرديد؟»

اما افسوس كه آدمى خودش با پيروى از هوا و هوس، اين حاكم عادل و اين بزرگ ترين نعمت الهى را خفه مى كند و ظلمت نفس را بر نورانيّت عقل غلبه مى دهد، و او را به اسارت فرمانده سپاهيان شيطان ـ يعنى هواى نفس ـ در مى آورد; اسارتى فاجعه آميز كه با آن گويى همه چيز پايان مى يابد. اميرمؤمنان امام على(عليه السلام) فرمود:

«كَمْ مِنْ عَقْل اَسير تَحْتَ هَوىً اَمير.»[52]

«چه بسا عقل كه در چنگ هواى نفس اسير شده و هوا، امير اوست.»

3ـ فطرت توحيدى و پيمان الهى

ما در سرشت خويش پروردگارمان را با بينش «شهودى» مى شناسيم و به او «گرايش آگاهانه» داريم. اين امرى اصيل و واقعى و سرمايه اى گران بهاست. قرآن كريم مى فرمايد:

(فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَت اللّهِ الَّتى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللّهِ ...)[53]

«پس، روى خود را با گرايشِ تمامِ به حق، به سوى اين دين كن; با همان سرشتى كه خدا مردم را بر آن سرشته است; آفرينش خداى تغييرپذير نيست ... .»

همين بينش و گرايش، دست مايه پيمان فطرى خدا با ماست، كه آن نيز در سرشت ماست; مفاد اين پيمان از اين قرار است كه تنها بايد خدا را معبود خود بگيريم، و فقط و فقط سر به آستان مقدس او بساييم. اين نكته در آيات متعددى بيان شده است.[54]

 روشن ترين دليل بر اين فطرت توحيدى و پيمان الهى، شناخت وگرايش انسان درشرايطى است كه دست او از همه چيز كوتاه مى شود ـ مانند بيمارى كه پزشكان از درمانش عاجزند، يا همانند كشتىِ طوفان زده گرفتار امواج تند دريا ـ در آن شرايط پرده ها مى افتند وانسان، افزون بر آن كه به فقر ذاتى خود پى مى برد، در مى يابد كه معبودها و قدرت هاى ديگر سرابى بيش نبوده اند و در عوض، آن چه كه حقيقت محض و معبود واقعى است، يعنى خداى تبارك و تعالى، تجلى مى كند. از اين رو، دستِ نياز ونجات به سوى او بر مى دارد و با اخلاص هر چه تمام تر نداى خداخدا سر مى دهد; خدايى كه اكنون او را شهود مى كند.[55]

حاصل سخن آن كه فطرت توحيدىِ ناب، سرمايه اى عظيم و اهدايى در جان ماست كه بايد زنده شود، نه آن كه با غفلت ها و آلودگى ها، پرده پوشى شده و سرانجام، چهره جان به كلى دگرگون شود.

4ـ نفس لوامه و سرزنش گر

سرمايه ديگر ما نفس لوامه است; نفسى كه سرزنش و ملامت او در وقت گناه و نيز بعد از ارتكاب آن براى هر كس قابل درك است.

قرآن كريم فرموده است:

(لا اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَةِ \* وَ لا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَوّامَةِ)[56]

«سوگند به روز قيامت، و سوگند به نفس لوامه (وجدان بيدار و ملامت گر).»

با اين حال، انسانِ خيره سر، چنين سرزنش كننده دل سوزى را با ادامه پيروى اش از شيطان و عدم اجابت او، سركوب مى كند تا كم كم به كلى آن را نابود سازد.

5ـ نفس الهام گر

هر كس تقوا و فجور را به خوبى مى شناسد; يعنى خداوند، انسان را به گونه اى آفريد كه مى تواند بدون عامل بيرونى تميز دهد كدام رفتارش زشت و ناپسند و مايه فجور، و بيرون از حوزه فطرت انسانى است و كدام يك پسنديده و مايه تقوا و صلاح و سداد اوست. خداوند متعال در سوره شمس، به همين نفس سوگند خورده است:

(وَ نَفْس وَ ما سَوّها فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْويها)[57]

«سوگند به نفس، و آن كس كه آن را آراست، و سپس پليدكارى و پرهيزكارى اش را به او الهام كرد.»

پس اگر انسان خود را وارسى كند مى تواند وسوسه هاى دشمن را كه نشانى از فجور و سقوط از مرز انسانيت دارد، بشناسد و از آن حذر كند. اين نيروى تشخيص نيز سرمايه اى ارزشمند است، به شرطى كه اين جا نيز آدمى خيره سرى نكند و اين ترازوى درونى تشخيص را در زير انبوهى از زشتى ها زنده به گور نسازد، كه در اين صورت چيزى جز خسارت و زيان نصيبش نخواهد شد. قرآن كريم بعد از يازده سوگند در سوره شمس، اين پيام را دارد:

(قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّيها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّيها)[58]

«هر كس آن را ]نفس را[ پاك گردانيد، به طور قطع رستگار شد، و هر كه آلوده اش ساخت، به طور يقين درباخت.»

تا اين جا ملاحظه كرديد كه چه سرمايه هاى كارساز و گران قدرى در حوزه جان ماست، وهرگز كسى كه ناقص الخلقه آفريده شده باشد، وجود ندارد; يعنى فردى كه از اين سرمايه ها يا بخشى از آن ها محروم باشد، آفريده نشده و همه در مرتبه جان داراى خلقت هم سان هستند; هر چند در سطح جسم و بدن چنين نيست.

پى نوشت :

[1]- نهج البلاغه، خطبه 7.

[2]- سوره نساء (4) آيه 118.

[3]- سوره زخرف (43) آيه 36 ـ 40.

[4]- (فَهُوَ قَرينٌ).

[5]- درس تفسير قرآن، تفسير سوره انعام، آيه 24.

[6]- مثنوى معنوى، ج 1، دفتر دوم، ص 275.

[7]- سوره حشر (59) آيه 20; سوره مجادله (58) آيه 19.

[8]- ساختمان روحى انسان به گونه اى است كه در هر حوزه اى قرار گرفت، خصوصيات روحى متناسب با آن را به خود مى گيرد: در حوزه شيطانى، خصوصيات شيطان و در حوزه رحمانى، خصوصيات رحمان و تخلّق به اخلاق خدا.

[9]- مثنوى طاقديس.

[10]- سوره حجر (15) آيه 72.

[11]- سوره حج (22) آيه 31.

[12]- سوره انعام (6) آيه 71.

[13]- سوره حج (22) آيه 31; سوره نحل (16) آيه 100.

[14]- سوره طه (20) آيه 125.

[15]- سوره مطففين (84) آيه 15.

[16]- سوره اعراف (7) آيه 179; سوره انفال (8) آيه 22.

[17]- سوره اعراف (7) آيه 13.

[18]- سوره حجر (15) آيه 42.

[19]- سوره انعام (6) آيه 43.

[20]- سوره شعراء (26) آيه 222; نهج البلاغه، خطبه 2.

[21]- سوره مجادله (58) آيه 19.

[22]- سوره اسراء (17) آيه 64.

[23]- نهج البلاغه، نامه 31.

[24]- همان.

[25]- سوره انعام (6) آيه 43.

[26]- پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه و آله وسلم ـ مى فرمايد:

«اى مردم! اگر كسى در ولايت شيطان رفت، مرگ يادش مى رود و هميشه آمال و آرزوها در برابر چشمانش قرار مى گيرد، و اگر كسى در ولايت خدا و آل رسول ـ سلام اللّه عليهم ـ درآمد مرگ در برابر چشمانش قرار مى گيرد، و آمال و آرزوها را پشت سر مى اندازد.» قلب قرآن، ص 167.

[27]- سوره كهف (18) آيه 106.

[28]- سوره شعراء (26) آيه 222; نهج البلاغه، خطبه 2 و 7، و نامه 17.

[29]- سوره حجر (15) آيه 41; سوره نساء (4) آيه 76; سوره مريم (19) آيه 45; سوره بقره (2) آيه 169; سوره نور (24) آيه 21; سوره اعراف (7) آيه 27; سوره مجادله (58) آيه 19.

[30]- سوره مجادله (58) آيه 19.

[31]- سوره نساء (4) آيه 60.

[32]- سوره انعام (6) آيه 121; سوره مجادله (58) آيه 121.

[33]- نهج البلاغه، خطبه 10 و 194.

[34]- سوره فاطر (35) آيه 5; سوره زخرف (43) آيه 37; سوره انفال (8) آيه 48; نهج البلاغه، حكمت 323.

[35]- سوره انفال (8) آيه 48; سوره حشر (59) آيه 17.

[36]- سوره مجادله (58) آيه 19; سوره نساء (4) آيه 114 و 119.

[37]- سوره حشر (59) آيه 18 و 19.

[38]- نهج البلاغه، خطبه 192.

[39]- سوره اعراف (7) آيه 179.

[40]- سوره فرقان (25) آيه 29; سوره حج (22) آيه 40.

[41]- سوره يس (36) آيه 62; سوره حج (22) آيه 40; سوره اعراف (7) آيه 18; سوره شعراء (26) آيه 94 و 95; سوره فاطر (35) آيه 6; سوره ص (38) آيه 85; سوره مريم (19) آيه 45.

[42]- سوره زخرف (43) آيه 40; سوره نساء (4) آيه 38; سوره ص (38) آيه 85; نهج البلاغه، خطبه 183.

[43]- سوره زخرف (43) آيه 38; نهج البلاغه، نامه 48.

[44]- قرآن كريم مى فرمايد: (يا ايّها الإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَريمِ ...); «اى انسان چه چيز تو را نسبت به پروردگار كريم بزرگوارت، فريب داد؟»

[45]- سوره مؤمنون (23) آيه 115.

[46]- همان، آيه 47.

[47]- نهج البلاغه، خطبه 1.

[48]- همان، خطبه 192.

[49]- مفاتيح الغيب، صدرالدين شيرازى (ملاصدرا). ترجمه خواجوى، ص 357; تفسير القرآن، صدرالدين شيرازى (ملاصدرا)، ص 229.

[50]- كافى، ج 1، ص 30، ح 26.

[51]- سوره يس (36) آيه 62.

[52]- نهج البلاغه، حكمت 211.

[53]- سوره روم (30) آيه 30.

[54]- ر.ك: سوره حديد (57) آيه 8; سوره يس (36) آيه 60 ـ 61.

[55]- قرآن كريم اين صحنه را به صورت هاى گوناگون به تصوير كشيده است، ر.ك: سوره يونس (10) آيه 13 و 23; سوره عنكبوت (29) آيه 66 و 61; سوره لقمان (31) آيه 32; و... .

[56]- سوره قيامت (75) آيه 1 ـ 2.

[57]- سوره شمس (91) آيه 7 ـ 8.

[58]- همان.